

مفاتیح الدرر بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین

و محمد النبی و آله الطاهرین اما بعد بدانکه حکما بدوازده

خانه بروج حکم کنند و نقاط رمل بو برای دوازده خانه

بر اوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد قسمت

کنند چنانچه آتش اول سوا اوتاد و آتش پنجم مایل الاوتاد

و آتش نهم زایل الاوتاد خوانند و باد اول سوا اوتاد

و باد ششم سو مایل الاوتاد و باد دهم سو زایل الاوتاد

خوانند

خوانند و آب اول بود از اوتاد و آب هفتم بود مابین الاوتاد
و آب یازدهم بود مابین الاوتاد تا دو خاک نهم و خاک اول بود
از اوتاد و خاک هشتم بود مابین الاوتاد و خاک دوازدهم
بود زایل الاوتاد که خوانند و این چهار عناصر بود هر یک
بر مرکز خود از خانه ها حکم کنند مثلا که آتش اول بود
بر خانه پنجم افتد آن آتش مابین اوتاد افتد و اگر در خانه
نهم افتد زایل باشد و باد و آب و خاک در این مشارک
اوتاد که نیز همین حکم آتش دارد از پس فرق میان اوتاد
و مابین اوتاد و زایل اوتاد بباید دانست از احکام
اوتاد عدد صحیح بود و مابین مستقیم و زایل ناقص اوتاد عدد
صغری ده بود و مابین عدد وسطی ده بود و زایل عدد کبری ده
اما اوتاد احاد و مابین عشرات و زایل مئات بود و عدد

الوف کم دست میدهد واگر بدهد وحده‌و بر که آتش و باد

و آب و خاک ده‌ده و از خانه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

و شانزدهم حکیم میزان طبایع از این حساب و ضابطه

بدارند و در آتش یک رطل و باد ده رطل و آب

صد رطل و خاک هزار رطل اکنون حکیم به طریق

وزن اوتاد باید که وصیان دو نقطه به یکدیگر افتد کار

گران شود و سنگین گردد و آن کار به حسب ترازوی

طبایع و نقطه طبایع نتایج و امتزاج کنند و امتزاج

آن بود نقطه آتش علوی از مرتبه خود سفلی شود [illegible]

[illegible] ۲ [illegible] ۲ [illegible] و در هر خانه امتزاج بکند و آتش در آ

مائیت باشد و در [illegible] از این باشد و در [illegible] خاکی مطلق

بود و در کارهای معظم نیکو نبود بکتب و در خاک چهارم

جمیع

حسب
چون بنا را اما در جی هر بعض و در دیده بد بود بر

نقطه و مراتب دایره اما باید نیز در استخراج خانها

بر طبع خانه بود بدین صفت ۱ ۲ ۳ ۴

و باید در خانه اول چون میهمانی بود بر خانه دو

در دو لستان و در خانه ۴ در مرکز خود بود در ۳

اجی شود و در خانه نبات در خانه زایچه بود حسب

خانه و احکام و غیره و آنکه و مابین الاوتاد و زایل

الاوتاد دارانی بیرون آید و اما در عشرات و ما

و ... دقیقه این معنی عمل کند اما اب نیز در استخراج

دخل اوتاد و مابین الاوتاد و زایل الاوتاد بر بی

نوع دیگر ۱ ۲ ۳ ۴ و هر نقطه در خانه هر که

رجوع آحاد و عشرات و مأت بدین شود اوتاد

و مابین الالوف و ز ابن الالوف اوردشی شود طلب یع
بر خانه کرده واحد در ضرب امهات دارد واب در
خانه اول آتش و آب بود در چند جای و چند کار نیکو
بود و چند احوال بلد بود بر حسب مزاج و دایره و ضمیر و
تکرار لصر زند از دایره بیرون آید در امهات د آب
در خانه ۳ ۱ ابن بود در خانه اول زابن بود در خانه
اول چون هشت اوتاد بر اوتاد بود تا درجه مرتبه او
بر درجه مراتب است امامقر در امتزاج و آحاد و عشرات
و مات و هیزان و مزاج هر یک بدین صفت باشند ۱
۲ ۳ ۴ و خفی کو در چهار اوتاد و خفی در
مابین در دیم زابن و در اول اوتاد بر اوتاد دو قو
کار ٤ معظم و اظهار چیزهای غریب و عجیب و لطیف

بر حسب نقطه و دایره و مرتبه هر یک در دوران آورد

و کدام نقطه راجع شود و کدام مستقیم و کدام مرتبه

گردد و هر یک به مرتبه او در طبیعی برگشته و احکام کند چون

نقطه آتش در خانه باد افتد از مرتبه خود فراق درد

افتاد و مایل او تاد شده دلیل کند بر آنکه ضمیر بود بر

حسب نقطه نقصان کند در کارها و چون در خانه آب

افتد دلیل بر ضعف و نقصان کارها مثلا اگر زایل

نقطه آتش در خانه هفتم آید اکابر نظر باید کردن

در خانه ششم چه گمان است ضمیر بود با زحمت [illegible] حسب

خانه ضرب کرده است آنکه تعلق شود مثلا در

باشد سؤال بر نفس بود و چون در خانه ملک افتد دلیل

کند بر گنج و دولت و با مراد یا از خصمان و زنان و غیره

بحسب قوت اوتاد و مابین الاوتاد و زایل الاوتاد ده

واگر کوکبی بادی در خانه آتشی رود دلیل کند بادان مرتبه

هرکه ایشان باید از خداوندان اوتاد و علو اقتدار و حکم

بر نیکوئی احوال او و ضمیرها کند تا نسبت ضمیر و حکم او چیست

واگر در خانه آبی افتد از او دو صفت یعنی از مرکز اصح

خود بر مابین اوتاد افتد حکم ضعیف باید کرد و تا در

خانه‌ها که باشد بحسب تکرار و قوت و فعل و فرو نشستن

در وی کردن و سعد و نحس بودن و نحس و سعد بودن را واگر باد

در خانه خاکی افتد یعنی بد در زایل اوتاد ضعیف و بدی

دهد و قبض و خشک و عربده تا کدام وجه نسبت

دارد و ضمیر و حکم او چیست واگر کوکب خاکی بود یعنی نقطه

خاکی در خانه آتشی اید دلیل کند بر قوت کارها عظیم و اظهار

چیزهای عجیب و غریب در خانه و دولت از آنکه نقطه
سفلی علوی شده است بر حسب هایر در خانه و فرد و زوج
دگرگونی و اگر خانه‌ای بر خانه باد و آبی در زایل افتاده باشد
بد بود و احوال همه کارها و غیره و اگر خانه‌ای در خانه آب
آید دلیل کند که خانه او در مایی اوتاد شه حکم بنیانه بعضی
بزرگ در خانه بنده خود و خواهد همه نیکو بود و آب
در خانه باد نیکو باشد بر حسب عناصر قوت امتزاج دهد
و آب در خانه آتش تشویق دهد و در کارها چه فایده
کند در باب مجامعت در پستان و زنان و بلوغ و رکت
هر ان سنگی در روی نقطه ناری بود کارها معظم کند
و لکن در آب افتد و ضمیر و لکن در خاک بود نیکو بود
و لکن غیر از این بود حکم بمیزان این بود نقطه نفع قصد علوی

دارد هم حکم میانه ها پیدا کرد لکن اعتدال آب و هوا آتش
اما این نقطه آتش و باد در خانه آب و خاکی بد نشانه بجهت
این دو نقطه آب و خاک در خانه آتش و باد خوب و نیکو
حکم است چه این دو نقطه گران ثقیل خفیف شود و این که
نقطه از سفلی علوی شود و داده کار نیز بدرستی خوب گیرد این
دو نقطه آتش و باد از علوی سفلی میگیرد و بعضی میدانکار
زیان کنند مثل پسران لواطه و مخنثان و دجاد و
امثال اینها و از بالا به نشیب برحسب قوت نقطه فرد
در وجع خانها گشتن و دو روح در یک جسم بنیاد تا
نیکو فعل شود در باب آنکه خمیر از این بگوید و حکمت
گوید و آتش بر آتش رسید خواهی خمیر به قوت شود
دگار تا تمام شود و نور بر نور خواهی باد بر باد رسد اینجا

خدا بکلم

خانه نقطه نیکو دارد و چون آب بر سر آتش بود هم ضمیر بود
و چون خاک بر سر خاک از هر دو ضمیر بود چون از آتش ضمیر
بر خانه‌ها در این سؤال از ملک غایب بود نقطه باد ع
رحو سؤال از بنده گریخته کند و اگر بنده نقطه علوی بود بنده
نر بود و اگر سفلی بود ماده بود اگر نقطه‌ها بر اجناس حیوانی
پرنده یا حیوان زهردار باشد و پوست با قیمت و لالا و لولو
و چیزهای لطیف پر قیمت بر حسب نقطه و مراتب ولکن نقطه
آتش در خانه‌ها بود ضمیر از حیوان بود شریف بهره
دارد و بر انسان در اجناس حیوانی ولکن زوج البته باشد یافته
و تافته بود ولکن زوج کمتر بود مثال حیوانی باشد و در خانه
ا حیوانی کوچک و طیور ولکن خاکی کبار بود بنده
بود ولکن علوی بود شریف در خانه‌ها و کارهای نیکو

بدید کند در باب حیز بنوعی تقویر بکنیم و را ابنعهد اگر الله
بکند ضمیر خطا نباشد و حیوان در خانه اول در خانه دویم
نقطه آتش است و ضمیر از دزد بچه و جای غایب بود حیوان
شریف بود و اگر نقطه آتش در خانه آب ... رسد و ضمیر
از هر دار بر و حیوان دریا پر قیمت و اگر باد باد
باشد متاع حیوانات از ... خیر د و اگر نقطه آتش بر آب
۷ را چ ضمیر از مال غایب بود که الا از حیوان ا ... کند
مثل ماهی شور و تازه ... و ... و آنچه از آب
خیزد و اگر نقطه آتش در خانه یازدهم افتد بعضی خانه آب
یازده هم ضمیر از خبایا بود و ... غایب و ... از ...
بر حیوان ... داکر ... در خانه ... حیوان بود
حشرات الارض مار و کژدم و ... دوام ... اکنه

ای

این راه علم رمل خوب است و هر که بد اعتقادی کند در این
علم ایمان در خلل بود و علم نقط طبایع اربع [illegible]
و معمای عالم است و حذاقت تمام منبی بر کشف اشیا و علیم
و رعایت حذاقت است این علم و طالبان این علم غالب
از کشف توانند کرد منکران این علم نکته کشف طبایع تا ایدر
نشود ولکن از بهر آن این کتاب دراز کشیدیم و از فایده خالی
نباشیم و ضعیف بود خواهان علم را خود بقیامت بر ما استعانت
منت در پیش گیرند و صاحبان این علم بر کس بگویند
و این ضعیف تا دامن قیامت خلق در این بحر آیند و
غواصی بکنند و این کتاب بر خوب باشد و لکن کسی تا هر
این کتاب بر واحد کند هرگز هر چه بگوید خطا نباشد
و گنج رود رمانی بروی گشاده باشد و در علم یابد شناخته

غالب بسیار از کشف نتوانند
کرده منکر این علم شوند)

دارنده این باید همراه نگاه دارد و دریافت پیش گیرد

و طالب باقی کتب از مفاتیح اسرار حاصل کند و در طول

و عرض و عمق و اسانی و آنکه از مقتبسات بعو اغلب بود

کشف شده اندازه خطای علم بیاید و معرفت داشته آید

الوجود حاصل شود این کتاب ثبت کننده بعضی

دست اسای مجرد زمان ذات اضافه بود و توقعه انسان و اغلب

و هر دم هنداره بارز است جمیع کلید کل را از نقطه دیگر

و طبایع ناله ات بر همه کس دیگر کتابی دیگر خوانده با

نباید با آحوزای هیچ شی گشت...

باز آمدیم بر سر کلام که نقطه آتش در زمانه آمد

خاک که آتش بشد و علوی لطیف شریف در خاک آمد و ضمیر

از هر غایب بود مثلاً زر و نقره و مثلاً لعل و زمرد

ونکلاب

و نیکلان با قسمت قوت کند در طبایع و بر کشی رخی
در کشته شود و هر یک در او تا در این الاوتاد و اب
الاوتاد اگر نقطه آتش در خانه ۸ افتد و سؤال از
غایب کند دلیل کند بر آنکه جز کالای طلب دارد و
در قسمت ها خانه مثل رنج و بس در دی و مانند اینها
و نقطه نار رسانای بد و مشکل کار نه و دیگر تکرار
تو الدر شتی و اگر نقطه آتش به خانه ۱۱ افتد دلیل کند
بر نقطه آتش سعد شد در خانه ضمیر از خانی و لیکن و طوف
بعد و چیزها جنبتین کم قسمت بسبب آنکه آتش از آب
خالی شد و لیا رده بد باشد و حلال هو نو شخص ۱۵ اد
قوت شغل و بزرگی و عظمت و عمر دراز و خوش روزگار
بود و عظمت کبری بدها و مادی و سعادت این صوفی

و اگر گویند نوابیت [illegible] در حکم کنند در جمله با ما چون در

همه ضعیف بود خطیئت حضرت دانیال رمل الاکبر بهر

غالب بود و علم نجوم را حضرت پیغمبر صلعم تعریف فرموده است

و بر این جمله بهای صحیح آمده است در کتاب عربی بهر وی

در باب علم رمل و در باب معجز و راستی بر بستان

امر [illegible] و اگر این علم بدان چنین نادرست بودی خود از

[illegible] را معجز بر رمل نباشد از غایت راستی و درستی

و ما بی در خلاف حکما نجوم بیاوریم از آنجا که تو

دانستی بر نوعی که آن رنجیده نباشند حکما تو [illegible]

چنین و چنان همه را ببوده است علما [illegible] و که [illegible]

بد مال شهر و ملک دارد همه آمده در آن موضع

از معجز [illegible] ای شیخ تو مصنف ان حکما ای [illegible]

مصنف [illegible]

خلقت الله

از برده و درجه تا عاشره حساب باید کردن و مردم بیدار
به علم رمل و نجوم معتقد است و از هر کفایت حاصل کند از آن
جماعه تو از در زمان حکما اول چنین یاد داشته به بود به نجوم ملاحت
کردی و هر دو حفظ [illegible] و گوشت بودی و مال مردم نیک
درو بدی و حسنی قرب با سلطان بودی استادان صنعت
در پیش گرفتند تا بدین عهد رسد نجوم درجه کند تا چون
مطرح بوده است از عالم مگر آنچه کسی حاصل کند از این تا [illegible]
الاسرار اش تو نیز فایده عمل ولد است علم طبایع و
حکما به عمود علمایق در تعجب اند از لذت واقف
علم نقطه رمل و معرفت او و نقطه طریق ⁝ درجه الطبایع
بود در حرکت مختلف اند و در پیش تو روانه کردد
با فلک اطلس و مبدء و معاد و از ابا داخل عالم است

و از حیات ذات بر هم چو علم رمل بر صفت او بدست
نا همت این علم هست حجت او بنت شد از نقطه آتش و باد
و آب بر نقطه خاک و هست آتش نور جبرئیل بود
هوا میکائیل و آب اسرافیل و خاک عزرائیل و آتش
روح بود و هوا عقل و آب نفس بود و خاک جسم بود و چون
جسم در خاک شد در عالم باقی نرسد للآخرة خیر و ابقی
پس علم نجوم محجوب شد از رمل و در علم رمل هر چه تمنی
کنی توانی دیدن اگر ضمیر حق پرور روشن بود ترا خود معلوم
بود یا ترا معلوم کرده اند و اگر کسی بیاید و چیزی تا چه کند در
خاطر گیرد و گوید تو بگو و تو بر حکم نجوم ایمو بگوئی و تو از آن
حاضر شوی بهتر از آنها یا زیاده شود و اگر تو حیف بود پدر
نبوت تو از زمین کلی و جزئی این علم بر تو بنام

جفت
باب مراتب و احکام و صور بنیاد این علم در این نوعها
و در جای دیگر و در کتابهای دیگر هیچ بر تو کشف نه دیدیم ابدا
احکام
بر سر ... ا، اگر نقطه اب اندر خانه آب
بود و نقد اب ست و ضمیر واقع باد برادر دل مثل وکت
و آنکه بر خانه آ افتد و ضمیر از آن باد و برادر بر عیب
و مرتبه و اگر نقطه سفلی بود خوب بهتر بود و اگر نقطه علوی
در خانه علوی بهتر بود و اگر نقطه باد در خانه آب
رحم بکر بتبه زیرا که و ضعیف شد و آتش در آب
خود به بود از آب شد پس دلیل کند بر فسق و فجور
این حکم و ضعف حال را دانستنی بر آنکه باد از
مرکز خود مایل افتاده در سفر بد بود تا ضمیر از جمله
و آن که ام مرتبه بود و ضمیر معنی و مکان بود با تکرار

باز داده و هر یک بر قرارگاه خود برساند حکم آن را ست باز هواء
و این در کتاب سر نقاط به معنی کو او تا باد و آب
و او تا ده رکاه چون ملکوت در این مراتب و عناصره سعادت
و تحریت و حکم کلمه بر این قیاس نوع و قواعده و اساس
این علم نقطه از آن فهم شود بر هر کس این سر نقطه در ضمیر دا اشیء
این نکو بر الارباب هنر هنر آن در پی تیز کند از حصول اگر
ظاهر کند همی اسرار نقطه علم رمل را هر کس بنیا مولود و باک
زحمت اندیشه در دنیا و در آخرت و اگر نقطه باد در خانه
۷ رحوره ماید خانه اولت دلیل کند که ضمیر و نقطه در کجا
احست و ضمیر از چه بود و کدام نقطه در آن افتد و حکم هر کرا
نوع باشد مثله ضمیر که از جهت بنه نقطه باد در خانه ب
۷ امده است ماید شده است از مرتبه افتاده بشر دلیل کرده ای
آن کند

ان کنند بحسب بهایت دراو از هریک وار اعضای خود

با ب دیگر گفته شود و اگر ضمیر از غایب بخشد از مقامی خود

بیرون امده بود چون از هر رتبه بزیر افتاد غایب شود

گفته است و اگر سؤال از حصم کنی لکن نقطه طالع غایب

بود ولکن از مقابله نبود وار جنس حیوانی نبود نیکو نبود

با حکم بهایت بر پای کردن و اگر نقطه باد در خانه

اب ۱ افتد در زاید است امید وفا نکند و از

دست حصم آید و بد بحسب نقطه اشتهار ابی و غیره بدین

نوع است | وانهم از حصد

بعضی از آتش و باد و آب و خاک اوتاد از خانه سعی ضمیر کنند

مثلا آتش در خانه ۲ ماییل بود اگر هار در زمان سؤال

از ۱ بود مثلا آتش در دو بود و آتش از ۲ اوتاد عمل کو

دانقطه ... واو کواهست نو و حکم کند براکه دو ماند الله و تار
و در این عبارت و عهد طبایع نقطه است ... نوع
...

خانه هفت بود خانه ... و ... و ... و ...
هفته از آنجا ... حکم هفته کند و هفت کوکب سیاره
در دو برج طالع عالم و خلق عالم میکنید و ... برج بخش
کهه لذر دراکه دریابد بیابد در احکام از دوازده کانه بیش
نیابد و بر سعید و نحس درجه افتاب بخش کهه لذ بدایره
عدد بر طریق عناصر و ایبال ... با فرد و زوج حساب کند
معلم شود ای سعید و نحس درجه از نقطه فرد و زوج و
... سعید و نحس ... افتاده و بود و لیت و جهت ... و شت
هاله استخوان ساخته از دو شت مراتب میرا فعانه
کهه لذ

کسه‌ئیه و مجموع آن ۴ ادر ۶ بود ۶ ه ۹ مثلثه ۱۲ صغیر خانه اول
و ضرب او بود

واضح است از این پیدا آید و این چهار فصل برای چهار
نقطه دیگر دو دو سیر میکنند چنانکه نقطه آتش فصل بهار
بود نقطه باد فصل تابستان بود و نقطه آب فصل خزان
بود و نقطه خاک فصل زمستان بود و اوتاد آتش و مایل اوتاد
آتش و زایل اوتاد آتش هر یک یکماه بود در این فصل بهار
و اوتاد باد و مایل اوتاد باد و زایل اوتاد باد هر یک
یکماه از فصل تابستان بود و اوتاد آب و مایل اوتاد
آب و زایل اوتاد آب فصل خزان بود هر یک یکماه
بود و اوتاد خاک و مایل اوتاد خاک و زایل اوتاد
خاک فصل زمستان بود هر یک یکماه بود تمام شد کیفیت

برای چهار طبع و ماضی و مستقبل و حالی از آن بیرون آمده

تاریخ حاجه حکایت عدد

هفته و ماه و سال و روز و شب باز کنیم در او کتاب

و هر یک از این چهار نقطه فرد و زوج باشد قرار داده از آن.

دارند علمای عالم هیچ علم شریف تر و نفیس تر از علم رمل

نباشد و جمیع این علم بیک نوع قرار داده جمیع نوع میزان

بعضی است و همه حکام است اینست و جمیع این علم بیک رواند

خطا نباشد و کار دنیا و آخرت حاصل کند چون ضابطه

مستحکم بود است ادر

باب عشره در کتابها نهاده باشند نقش اوتاد آ

۳ و هکذا و جمیع ۱۰ باشند در هر یک نقطه ای لازم

آید که در خانه اول باشد بعد از آن ۳ و ۲ و در خانه بنا تمام

از حساب عناصر و در خانه مثلثات اخیر بود پس هر یک
از این نقطه در خانه یک راه سر کند تا خانه ۱ و در حساب
هر یکی از نقطه دوازده روز تا هم دوازده و جمیع ساعت و عدد
روز و ساعت و غیره را فکر کنند و مطلب از علم رمل الحق ازای
کتاب که مطلوا بود صد راه و میزان این علم
آن است هر که یک خطا آید کل خطا شود به انکه این فرد
تعلق به دنیا دارد و این زد بجا تعلق به آخرت دارد
دیگر در باب و ... اقهات اصلیه طریق
دنیا بود و ساعت ... آخرت و طریق و چهار نقطه
دارد و دوازده ساعت است چنانچه ساعت ...
در آتش او تاد و ساعت اد ر آتش باد و ساعت
در آتش ر آب و هوا نیز به همین طور چنانچه ساعت

در بالا وتد دو ساعت ۱ در بالای مایل دو ساعت ۱ در بالا
زایل دو ۱ ساعت ۱ در آب وتد دو ساعت
در آب مایل دو ساعت ۲ در آب زایل و خاک
اوتاد دو ساعت ۱ و خاک مایل ساعت ۱ و خاک زایل
ساعت ۲ این ساعات دوازده گانه بوجهی
بر اوتاد حساب کند و نسخه مطلق بگوید حفظ نباشد و
ماضی و حال و مستقبل و مراقب ادوار رمل که
نتیجه تو از دنباله باید باشد و عنصر حرف اشکال
خصال بدانکه چه ساعت دارند ساعت روز دارند
یا ساعت شب دارند بدانکه نقطه آتش نگاه ۳ سه ساعت
بود و هر چه بزوج البته بود حکم شب کنند مثلث ۲ ساعت
بعد و سه شنبه و پنجشنبه یک شب از زوج آتش بود و سه ساعت
از نقطه

از نقطهٔ هوا را و دیگر شب از زوج آب و سه ساعت از
نقطهٔ خاکی و شش ساعت و دو شب بشبه ... شش ساعت
بود و دو شب و سه ساعت از نقطهٔ آتش و سه ساعت از
نقطهٔ آب و یکشب از زوج باد و یک شب از زوج خاکی
و ... شب مطلق بود چنانچه چهار زوج و چهار شب ... و ...
سه نقطه گشاده است و یک زوج نه ساعت و یکشب و ...
شش ساعت و دو شب بود و ... سه شب و سه ساعت
بود ... سه شب و سه ساعت بود ... سه شب و
ساعت بود و ... دو شب و شش ساعت بود ... دو شب
و شش ساعت بود ... نه ساعت و یکشب بود ... یکشب
و نه ساعت و ... شش ساعت و دو شب بود ... دوازده
ساعت بود و این در باب مراتب حساب نیمه شو چنانکه

نمودشتی ساعت جمع بهکوه و طریق ده

دهرها جر زوج لبته کموه روز یا شب بمیوه ولکو زوج یک
شب یا روز میموه سه ضابطه در مراتب بیرون آید فرد
زوج یک به حکم در روز بعود لکو زوج یک به حکم چهار
روز بعود لکو سه زوج یک به حکم شتی روز بمود لکو چهار
زوج یک به حکم شش روز بمود بعنی ازاله ابتدیخ النشا بعی
جاعته وای مراتب زوجات در اخر کتاب که بهه بحق

فصل در باب عدد کشتی از زوج از

بزوج ثلاثه لاز ضابطه در خانه اول دو در خانه دوم
دارد و در خانه سیم عدد دارد و در خانه چهارم
عدد دارد و قیل در ۱۵ عدد دارد و در خانه پنجم
۱۰ عدد دارد و در خانه ششم ۲۱ عدد دارد و

در خانه

در خانه هفتم ۲۰۸ عدد دارد و ... در خانه هشتم ۲۳۰ عدد دارد
و ... قیت ... در ۲۱۱ عدد دارد و ... در خانه نهم ۲۵
عدد دارد و ... در خانه دهم ... عدد دارد و ... در خانه
یازدهم ... عدد دارد و ... در خانه دوازدهم ۷
عدد دارد و ... در خانه سیزدهم ۹۱ عدد دارد و ...
در خانه چهاردهم ۱۰ عدد دارد و ... در خانه پانزدهم
۲۰ عدد دارد و ... قیت ... در سیزدهم ۹۱ عدد
دارد و در خانه شانزدهم ... ۱۱ عدد دارد و این
میزان عناصر دانیال پیغمبر علیه السلام و در درجات
دلنبت و نسخه مراتب ادوار ... و برج و طرح مرتبه
۱۲ کانه درجات این عدد است و گفته هشتم در این
کتاب ذهب ... ) در بیان اسم و حروف

بالجمله این حروف که بی نقطه بخش کجع لذا آتش اول از او
اصل است از حروف ۳ و با آتش پنجم [illegible] شوند که
و با آتش خانه هم دو حرف دیگر بی [illegible] این هفت حرف
آتش از این خانه شکافته بدر آید و این هفت حرف
بیان شود [illegible] به چهار و این در خانه آتش باشد و این
هفت حرف به هفت روح تعلق دارد از انسان و از
وحوش و طیور و چرنده و پرنده از این حرف بر آید — هفت حرف
و در سرای لب کارها معظم است
که تعلق به هفت عقل دارد و یک انسان بشه و [illegible]
جسمهای دیگر تقوی [illegible] ۱ به بالا و [illegible]
و ۲ به بالا [illegible] و ۴ به بالا [illegible]
و این هفت حرف با الف است و [illegible] حرف دیگر تعلق دارد
به آب

بوسب وان تعلق بنفس طابع دارد وازانسان وغیره

واین هفت حرف ابد ۱۳ سه حرف براوتاب ولهاذ

۴ حرف برمایه اوتاب ولهاذ و ۲ حرف براب

اوتاب دلهاذ د... حرف دیگر تعلق بخاک

دارد وجسم است اخف ارمرتبه است براوتاد ۳ حرف

دلهاذ دو حرف بر مایه اوتاد خاک دلهاذ دو حرف

برزاید اوتاد خاک ولهاذ وای ۸ ۲ حرف بعد

علم حروف بخش نیز بکنیم الکنون آتش اول هوا

حروف هیولی اف ۲ وآتش مایه ای حرف هیولی

ه ن وآتش زاید هوای حرف هیولی ط ذ دو حرف

بادی تعلق بعقل دارد اوتاد باد هوای حرف

ب می ا) مایه اوتاد باد هوای دو حرف و... زاید

در این اوتاد بادی سوای حروف رش داده اند و حروف
آبی که تعلق بنفس دارد و اوتاد آب سوای سه حرف
ق س و این اوتاد آب ۱۲ این ۳ حروف ز ث
سین را این اوتاد آب سوای دو حرف ک ا دلالت
و حروف خاکی که تعلق بجسم دارد و اوتاد خاکی سوای سه
حرف د ی ع و خاکی ها سوای حروف و خاک
را سوای دو حرف ا داده اند و تمام شد حروف
۲۸ گانه بحساب اکثر که تصرف در حروف نیز بحسب تکسیر
چون حرف آتشی در خانه باد افتد باید که آتش اوتاد
حرف آتش اول بهر اول سیر و باد سوی نیز نگاه دارد
به بعد نیز هرگز اول است که از هرگز اول سیر حروف
۲۸گانه بدر اد سو بدی نوع دلالت ازین

طلبه

طلبه و اگر باد در آتش افتد همین عمل باید کردن بر حسب
مرتبه و اگر باد در خانه آب افتد نقطه باید دیدن که
از آن دو است یا مادر [illegible] دو یا [illegible] دو [illegible] آ
در هر یکی چه حرف دارد و از یکدیگر مرکب کند و بنگرد
و مهمات این بکار آید بر حسب قوت اتفاقات اقتضاءات
و اقتضاءات نقطه این چه احکام بود و چه ضمیر و چه
اسم و چه عدد و چه روز و چه ماه و چه سال و این و اگر
هیچ باد در یا در خاک افتد حرف و بار عمل باید
کرد ولکن باید بر کز خود قرار گیرد یعنی حروف باکمی هر که در
عمل باید آوردن صدر آن اسم بشه و لکن باید بر سر آن
رود یعنی حروف ابتدا از این باید کرد و اول تا دو باید
و در این احتیاط باید کرد تا حروف لفظ ها دارد تا تعدد

دشوفر نباشد که هی مطلق بیرون آید همینا بکه ادا از
بکسی هی که بیا یا بر و بخوان هر نقطه خواهی بوی
اما هی بیرون آید اگر نقطه رت تخمین کند خطا هر از نبات شبه
خطا از بیش استادان بعو نه از علم هر چه اکنون علم
خواهد خطا نخواهد بود علم از آن خدا است اگر
دقت نخواهد بود هر که غیر از این کند شرک اورده
باشد و اگر خطی بر خانه اب اهو نعیر حروف خطاک از اول
عمل کند و بیرون آید اگر خواهد حروف مقدم یا مؤخر
کند و مبانه بابد این خطی اجاعی و تا از اهل اجاعی و
یا اول و تا دو
در اکی نه نیز احتیاط عظیم بود و هبه اباز کنند و اما هی کود
هر حق است در حقیقت این به تو روشن شود خیلی مطالعه
کتب کن و بسیار حاصل کن و بدان هر این نقطه طبایع

بحمول

همچون راه معجده نشت دهچون بابزار ارستم ازغات بت
شوق اي علم و اگر ماي در خانه باد شود جاي ازبرکه
عقو با لا کرفت حروف و در ها کی مقدم دارد واگر
در خانه آتش آید عهد جای بعض حروف اول جای کیرد
و اگر جای حال بود حروف جای اول عمل کند یعنی
واگر نقطه جاک بود بعض باید جاک یعنی حروف
جای بود حروف افزون بود عهد کند
واگر نقطه جای بود حروف جای زاید دراز
ولکو آتش بود واگر باد بود واگر آب بود اگر خاک
بود عهد بدین طرح و حساب است ولکن اگر نقطه تا
خطا نباشد احوال اي نقطه ایک واحد واحد
امه بدین میزان بود تا او کار خیند جای دیگر وصفا از

سیاهی بیاید و از سیاهی بیاید و از نشان فرق کند و چون انها
باز جدا کنند با رکش و غیره نبود حروف مقدم
و مؤخر چون افتد در کتابه و چون اول چیزی
معلوم شود صاحب ضمیر چه طلب دارد و دای چیز
در کتابت و موضع بگوید و علم آن بگوید هم از یک خانه
و جمیع اصل حروف و نقطه و سیر خط قطعا باشند
و همچون لوحی بر یک کتاب در هر حلقه بخوانند درات
با زاید همان بخوانند است لیو چون تیر برش نه
ولکن چار روح و عقل و نفس و جسم جدا باز کنیم تا هر یک
به چه حیوان را که در هر یک به چه تعلق دارند و چون
قسمت بر ایشان گمراهند است به توفیق خداوند احد تبارک
و تعالی جل جلاله و اینی حروف یک یک و تنگی اولاند

وچون

وچون تحقیق هر یک بعینه حروف لفظی های کرد سنگین باشد و

وحروف پاکی چه کم شنیده این اسباب بوده غلب

حرفها مراد ترکی هر رایه و او تاء و مایه او تای و زاید

او تای نگاه کنید و نقطه و خانه ها نیز نگاه کنید نقطه ساکن باشد

حروف پاکی بود و اگر او تای بود حروف او تای و مایه

او تاکی بود حروف مایه بیا ولو و اگر زاید او تادی

بود حروف زاید او تاکی بیا ورد و بر سر نقطها جدا

باز میکنید و حروف هر اسمی ادلو حقیقی ش مرکب و این

حاجت نباشد باز اول ججه حرف بود تو خوب حالا

عجیب لطیف اکنا خواه بود و خواهی چیز وضع حقیقتها

نگاه میکنی اکنهر هر اکنه آتشی و باد صورت یکدیگر بینید و در

حرف در نفس حرف آتشی هر آید اگر آتش او تاکی بود

رهتونه بو حکم حروف اول و آتش اوناهره رآیه اگر یکی تکرار
باشه حروف اول واگر دو تکرار بشه حروف دویم
واگر سه تکرار بشه حروف سیم واگر آتش ماده بشه
حروف اول در اسم ایه واگر دراو تاکه خو باشه
هر حرف عدد باید کنو واگر در اب بو حرف اول
واگر آتش ازین رها بیابد حرف ازین حکم
کند واگر دراده دبشه حروف خود رست ایه از نقطه
احتیاط باید کنو اگر نقطه ازجای برجای آید یعنی اگه بشه
از نقطه بالکه بکسر منحته است حکم ان بشه وحروف عدد
بری نوع کنده خط بجه باشه واگر نقطه آتش در خانه باد
ایه حکم آتش بو اگر نقطه آتش در خانه آب آید حکم
آتش بو ولکن آتش در خانه خاک آیه حکم آتش برحسب

مزاج

مزاج خانه و هشتی و اوتاد و غیره و اگر بادی بر خانه آتش

شود عدد حروف بادی را بود و لکن نقطه بر سر یکدیگر مکرر

شود و عدد وی کار در حرف قوی کند و اینکه مکر خیال

بود آتش بر سر آتش آمد و باد در باد و آب در آب

و خاک در خاک آن را بود از قوت و هم چون اگر بشود

پیوسته و هم در بیان هم وزور کند

و اوتاد حکم قوت تمام کند و اما میانه و زوایا ضعیف

کند بر سر یکدیگر یعنی آتش و باد با یکدیگر افتد دلیل کند

بر نیکی احکام و آتش در خانه باد هم نیک بود اگر آن

مرتبه بود بسیار در خانه او در بود آتش بر باد حکم بود

چون حاکم بر خانه زیر دست آید ضعف آنگ بود

اب بود تیر عظیم بود از حالت حتی که کار زیاده شود

[illegible]

و مراو کما حصر شود حسب اوتاد و مایل اوتاد و زایل
اوتاد و خاک بر آب دلیل بر او بود در خانه باد
و خاک نیز در خانه آب دلیل کند بر نیک بود به بدی
حکم باید کرد و آتش در خانه خاک هم دلیل بدی بود یعنی
شد از آن کار نیک بود از میانه خاک و آتش دود نیک
سعد میشود و چهار رونک نحس میشود آتش از مرتبه افتاد
حکم بدی بود این باد چون در خانه آب آید آن کار
بعضی نیک بود و بعضی بد بود و باد در خانه خاک عجب
قدرت اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد نحس بود و حکم
این در نقطه علوی تا به شمال این در نقطه اسفل در خانه نقطهاش
دیگر چه حکم دارد اکنون در خانه باد و دلیل کند بر مال و کمال میانه
احوال حکم کند و آب در خانه آتش بد بود و لیکن نه انچنان
در آتش

که تا بین
در خانه آب بود در آتش مرتبه بزی افتاد و آب مرتبه
بالا افتد آتش علوی بود و قصد سفلی کرد و آب سفلی بود
و قصد علوی کند و تخویت بعض باز کم کننده و آب در
خانه خاک و لهی کند بر مراد بر حسب او تا د و مایل او تا د
و زایل او تا د و خاک در مرکز خود بعنی او تا د عظم قوتی
دارد و لی در نیک لحظه لذت در کارها ی بزرگ و خاک در
خانه خود کفته شد و خاک در آب و لهی میانه بود لا
بود و غلبت در نیکوئی بود بر حسب او تا د و مایل او تاد و زایل
او تاد و خاک در خانه آتش بعنی از آن بود بی در خانه خاک
در این باد علوی بود از مرتبه بزی افتاد و خاک از مرتبه
سفلی عالم علوی گیرد حکم او بهتر بود و هیچ دشمن نکند و
بد بری حکم باشد و لا خاک در خانه آتش آن حکم

چهار دانگ سعادت بود و دو دانگ نحوست بود و دو دانگ نحوست [illegible] و نقطه خانه نهد و نقطه خود چنین ذاکه گوئیم که
در باب طول و عرض و عمق نیز سخن باید کرد و حکم هر یع
یعنی بجنس موضعها که نقطه آتش طول آنها در ۷ مرتبت و باد
اوتاد در اول طول بار ۷ مرتبت و اوتاد آب اوتاد بود
مرتبت و الوف خاکی اوتاد در ۶ مرتبت یعنی آحاد و عشرات
و مآت و الوف و اما هر چهار النقطه ۷ حرف حرف هر یک
نقطه و حرف آتش در طول اوتاد بحسب عدد ۵ ۱۰ [illegible]
و حرف آتش ای بود اهم [illegible] و نقطه و حرف
بادی خانه ۴ ۱۳۰۵۸ و حرف بادی این بود [illegible]
[illegible] و نقطه و حرف ابی خانه ۹۰۴۵ اهیری حرف
ابی این بود [illegible] و نقطه و حرف خاکی

در طول ۱۹۱۲ هیری حروف خطای ایچ دو ل
متری تعیین عدد نقطه رمل در حساب جمل القط طبایع
بچو تعیین پنج هزار و هفصد و نود و پنج عدد ۵۷۹۵
دارد راست و طول و عرض و عمق هر یکی از این گفته شود
دای حروف بیت دشت کانه در این عدد بچو کچو
کچو اگر نقطه آتش رمل شما بود ۷ بچو عدد از بای
بای کچو دلو کمتر از هشت ۷ بچو عدد آتش باید
کچو تا هر هفده بشد و اگر از ۷ یکبه بچو هفت باطن باشد
کچو و اگر نقطه باطن شما بود دارد ۳ ۱ آتش عدد حروف
ابجد باید گرد بر حسب حروف پنجش کچوانه و اگر عدد حروف
ابجد از ۱۳ یکبه بچو عدد حروف خاکی باید کچوانه مثلا حروف
آتش ۷ پنجش رتبه در طول آتش و حروف باطن در طول

یکبد زدو

دمنه و حروف ابی در طول ۸ رس و حروف خاکه

طول ۸ رس و عدد جمع کرده شی و در بالا بعیوق

رفت و احاد و عشرات و مآت و الوف نگاه

دارد و میزان این علم ثابت و طول و عرض و عمق

و طول از آب گرفته اند و عرض از باد گرفته اند و عمق از

گرفته اند طول ۶ از اول گیرد و عرض از گود

و عدد از یکی یکی باز کم کند یا بیفزاید از نقطه گوید فیه

حروف و نخش کرده اند هر کرخطا نیابد ور به هر موضع

برخوانی بهر کند بغیر عدد دفین انغا موضع سو برکند

شرقی بود غربی بود شمالی بود جنوبی بود

برای همین بربع و نقطه آتش شرقی بود و نقطه هوائی

شمالی بود و نقطه ابی غربی بود و نقطه خاکی جنوبی بود برای



نوع

نوع دو در بیان انکه هرکرا زنو وای عمل کند و نقطه هیتو سا

بود ان در عمل لوح ان بود و این نقطه یا در احاد

بود یا در عشرات یا در مات یا در الوف بود

یا در مشرق بود یا غرب بود یا شمال بود یا جنوب

بود و اگر در احاد بود عدد کمتر احاد کند و اگر در

عشرات بود عدد حروف عشرات کند و اگر در مات

بود عدد حروف مائی کند و اگر در الوف بود عدد حروف

الوف کند واین عدد

الف احاد است تا نه ته دهم حروف بعد از احاد

واز حرف تا حرف از عشرات بود واز حرف

تا حرف از مات بود واز حرف هر تبه الوف

والوف هر چند عدد کمتر افتد و اگر افتد نیز تا الوف پیش باشد

وعدد آن نیز هم برای نوع ه احاد وعشرات و مات
وهمیزان طول وعرض وعمق بابی نمط عمل کرده و
ضبط باید کرد و هر کرا حدرا که نه حرف آتش از حرف بالا
لکه دارد و حرف ابجد تا اب بابی عمل حروف است
لوکس در حروف اسم تبعی نمود وخطا نباشد در طول و عرض
وعمق نیز خطا نباشد در طول وعرض و این عدد از هر
طول وعرض وعمق اورده لذا تا نیک فهم کنند تعبیر
دور از نهار بر کردن آن اخر هست ه نیز از ابر هرا
پیدا کنند هر کس سهل دقت این قوت بنمود و اگاه
دارد و از این فتنها بی خبر درباره کیم عمل طول
وعرض وعمق وعدد منند و مینها هر یک وحد
انشان تا صاحب حس سرگردان نباشد و این عمل برای

ادشی

روشن شود ا الکنون طول

از اول رمل بود تا خانه ۴ و عرض از خانه ۴ تا خانه

و عمق از خانه ۸ تا خانه ۴ یعنی اوتاد طول بود

و مایل اوتاد عرض و زایل اوتاد عمق بود

آتش و حروف آن بسیار طول بود یعنی سبک رود آید

و خفیف بود و بیشتر این عمل طول را رعایت بکند و

عرض از حروف خاکی گیرد در آب لشکرها وقت عرض

بود و حروف خاکی عمق گیرد و برحسب نقطها خاکی و آتشی

و هوا و آب و حروف هر یک از این نقطها بینه عدد

حبنه دارد و در موضع طول است عدد طول آن آتشی

آن بود و لکن حروف عرضی هوا هر از موضع عرض

حروف هر را و او به بینه بر عدد چند است و حکم

عرض ان موضع بکنند و اگر حروف عمق طلبند بموضع
عمق روند و حال حروف کنند و حروف بر اول و عدد
حروف به بلندی عمق بود و همه در این نقطه بود و کم ا
دیگر چون معلوم شد اوتاد و مابر اوتاد ورای
اوتاد احاد و عشرات و مأت و الوف و عدد
نقطه و عدد خانه و مزاج هر یک و نوع حال و حروف
آتش و باد و آب و خاک و آنچه که مانند وراها
بدست تو افتاد و حساب هر یک بر تو روشن و طول
و عرض و عمق و عدد هر یک بر تو معلوم شود یک
بر تو روشن شد و در این روشنی بیان کنیم و حروف
جدا باز کنیم و عدد ایشان بر تو معلوم کنیم و اوتاد
ورای اوتاد بر حروف که در باب ۲۳ ام گفته شد و این

امان عدد بود این هفت حرف آتش و هفت حرف بادی که
طول بود و هفت حرف ابی عرض بود و [illegible] حرف خاکی
عمق بود بر هر موضعی بروده اگر چه آن موضع باریک
بود یا مدور یا طولانی یا عریض یا سه ترس یا مثمن بود
هر چند بود بشمار آن موضع بر قسمت ۱۲ کند در عدد طول
و عرض و عمق دان [illegible] قسم [illegible] ۱۲ خانه [illegible]
و ابی بنهد [illegible] قسم خاکی یعنی [illegible] و هر حرف
هر یکی برادر دو بخش کند و در حد آن موضع بر حرف
بخش کند این حساب هر که خطا نیابد و درست باز خواند
و عمق نیز همان حساب کند [illegible] اگر
آتش غالب آید یعنی نقطه دل بود ده دهی بود و اگر
بادی بود این دهی غلو بود و در ربع [illegible] موضع و اکراه

در حد مشرق؟

باشد بر حد مغرب بود و طول و عرض و بخش از و ف
از موضع چون قسمت کنیم [illegible] و اگر خانه [illegible] بود [illegible]
جنوب و این عمل در احتمالات [illegible]
[illegible] گونه تغییر حروف چهارگانه نقطه دارد
مثل این:
[illegible] نقطه دارای [illegible]
در حساب کردن و رسم ها باید این نیز تعلق بر او تا د
و ما بین [illegible] در این [illegible] و [illegible] است
تا دانه و هر چه [illegible] نقطه بر بالا دارد [illegible]
اینها تعلق بر آتش دارد و در
مرکبات [illegible] و هر چه [illegible] نقطه [illegible]
تعلق [illegible] بر مرکبات [illegible] و هر چه [illegible] نقطه [illegible]

در این حروف تعلق طلوع را این نهد و این

حرف بود نقطه طلوع نقطه بر او نادر و

نقطه و حرف بر ماهیات دیگر و پدر این او

زیرش نقطه را این رسید و در این سینه علم دیگر است

گفته شود الف والله اعلم. و این علم‌ها در این گفته خواهد

شد هشت حروف و بخش کلی چنان باید حکم کرد بر

احکام طبایع در اجهات اصلی و اینچنان باشد

مثلاً اگر در اول بود در خانه باد شریک

باشد اکنون آتش و باد بود و هم بود ملکی تیز باشد

که که بود در خانه آتش بود یعنی آتش و آب

اگر طرح بر خانه عقبة الی رجه زیر حروف عقبة الی آ

به بر اولون هست باد و آتش و جمله توفق

از حروف چگونه بهترین نوع بشد

اکنون بباید چون هریک بمرکز خویش بسا نعین استر

الف کن وضمیره احکام وضابطه هریک ملاحظه کن آنکه

عمل اسم الف کن وبه راه آوردن درخانه مخصوص هریک

وسعادت ونحوست هم از نقطه عناصر بشد نه از آنکه

همه این نور از جهات بود این نقطه از جهات بود

واین نقطه از جهات بیکجا برآمد راست بازانید

وچیزیکه در متولدات باز میرود وکلا وجزو بر

وسیر نقطه وغیره هم از آن کی بشد الا باید هریک نقطه

بمرکز رسانی تا دانی که در احکام سر کیفیت نباشد چنانچه

خاکی بشد در مرکز خاکی واب در آنجا بشد چون برسد وآب

کمال رسیده بشد ومتولد آنجا خاکی بشد صاحب جاه هم

است

رست بهتر داند و اگر خاک در خانه آب بود مستولی
صاحب خانه بود خاک مهمان بود یعنی دوستی زنان
حرمتی رسیده باشد و اگر آتش در خانه باد آید مستولی باد شود
بود و اگر باد در خانه آتش رود حکم آتش شود بود چون صاحب
خانه از آن آتش است و با حرمتی از آن آتش بود و اگر آتش
محل بود حکم آتش شود بود شرکت باد و اگر آتش بخانه آب
آید این قران گویند یعنی این بر خصمی آتش با آب بود و آب
با آتش      در مزاج اعتدال دارند اکنون و این قوت
در باد بود چه در خانه صحبت عجز شود تواضع و نقصان
آتش شود بود و قوت مستولی آب بود آتش در خانه خاک آید
آتش انقلاب دلبری کند چه باشد عظیم ملاقات‌ها و بار گیرد
باشد و بر دشمن گذشته بود اقوت خاکی شود بود آتش گاه

دشوار بود بسبب آنکه نار علویست و از هر ستاره اختیار

و آن از کثرت حرکت خویش هر اختری بر دشمن خود

گذشت و عیبها گذرانید و این ساعت با دشمن خود گشت

خود اختریست از هر جانب نقطه او بود هر اختری را

نقطه نگاه دارد و اکنون مستولی هم خانه بود لا فلک [illegible]

نشسته بهتر نشسته و لکن حکم معاکلند بر شهر اک نقطه و امتزاج

طبایع و سعد و نحس کل موجودات بدین نمط بود و از آن

بنا شده ولکن هر بر خاک آب آتش از باد رنجیده

از بهر آنکه در تمیز آب دشمن نبود هر حرکت آتش را

چون دوست نیست بر دوست کمتر تفوق دشمن آتش آید

اکنون آتش معمول برجا نکند و آب نیز معمول برجا نکند

و اینجا سر گرد آن بر سو بود چون باد در خانه آب آید

ناچار نگاه درست کند بر ماده و طالع تا خطا نباشد و اگر
مستولی آب بود و حکم از آب کند در ضمیر و در جنس
و در دفینی و در چاهی و در همه بابها و کل قضایا که متعلقه
آبی بود از صید برکه و چاهها و غیره و هر چیزی و دزد که
و نکاح و نیک و بد و سفر و حضر و مطر و لشکر و رعیت و امان
و دیگر از سعد و نحس و نیکوئی و بدی و وقوف بر ادویه
همه برای دلیل در راه باید گرفت تا خطا نباشد و ضمیر
حقیقی معنی بود و سر نقطه انتهای شد والله اعلم بالصواب

[illegible]

و لکن بود در خانه خاکی بود عظیم به این سبب در باد دشمن
خاکی است و چون دشمن در خانه بود که حد احد خانه
بقوت تر بود لاکن چون خاکی بود حکم بر او بر باد نکوی

واستو نهاده خاک بجود باشد نقطه بچند آن است تقریر
حکم شده و باید بر نسبت کار کند در استخراج نقطه باد و طبایع
دهد یا کنید که همه اسرار را براورد شمسی حکم و حقیقت
حفظ بود جمله از بیش تعلیم کنیم و در حکمت و معرفت به
ورکشیده حکم و دانی علم بر یافت حاصل کنی تا بخیر
بگنج رسی

در باب آنکه احوال حاضر و مستقبل از نقطه طبایع
واحات کونیه مثلا اگر در خانه اول نقطه آتش بود
یا باد بود یا آب بود یا خاک بود هشت بار در آتش حال
در جای بود باد در آتش عنصر باد که هر گز خانه را دارد در طالع
امور است از مستقبل در طالع امور است و خبر باز رسید
ولکن نقطه آتش حس بود و نقطه آب باد بود شد

از اینده

از اینده خوف بود و ضعف دارد شبه دلگوانه
یعنی مستقبل نقطه های بود کار فرو بند دو سفر دست
نه به و از بهر عمارت و زراعت ملک نیکو بر حسب تکرار
دلگو نقطه ماضی هنوز کار کند این بنمود احوال مستقبل
در ماضی نکفت این و هر یک به بهر هر کز خود برساند
تا خطا نباشد دلگو در خانه اول لگن بود نشسته بلکه
شش آتشی در مرکز آتش آمده بود، به همین دانی
آتشی از مرتبه ششم بود هوا از مرتبه ۶ و آب از مرتبه
بود آتشی در خانه بود دنیک و به از نقطه کره
تا در خانه ۵ نسبت و هوا از خانه پنجم که و آب
از خانه چهارم که لکو مراتب نیکو در خانه خود دارد
دلگو در خانه ۵ نقطه و مرتبه اکی نقطه آب بود دا

و آتش حصه یکدیگر نه حکم بر هر باید کهون بار از عشق و درستی
زنان و نکاح و غیره بود و بانه حکم بر هر کند اگر آب
در خانه ششم بود و بار از مرتبه پنجم بود خانه خبر و معشوق در
مرتبه و فرزند و غیره بود داب حصه آتش است اگر در
خانه خاکی بود خانه هر بود و لکن در خانه ا آتش بود حال
مقام و پدر و ملک و دیگر هر حکم بر بدی باید کهون و هر یک
از نقطهای بر مرتبه سخت باید که و گفتی و هر یک بر هر کی خود
ربانیه را حصه بر ضد و دولت بر است و بعضی از خلق
باطل حد اگرچه هر یکی از آن هر کز خطا نشود و چون
برهنه آتش حصه دهد حصه و اب حصه و خاک حصه
بود اخلاط ۱:۲:۳ بود ازدواج ۱:۲ و پیوند ...
باید دیدن و حکام عالم در زرد و زوج است و این طریق
اصل

چند همه بود و جماعت شریک بود و جماعت

بیاوریم در این باب و نقطه آتش بود و نقطه باد

بود و نقطه آب بود و نقطه خاک بود و اصل

حروف و منازل قمر بیست و هشت نقطه است و جمله

و فرد رمل را این حساب بر ضمیر [illegible] احکام نقطه

آتش باید دید که کدام آتش است و از کدام مرتبه بر آمده

و در خانه امهات در کدام نقطه رسیده است و نقطه [illegible]

[illegible] و در کجا ثابته شده و در کجا کشوده گشت و بر آتش [illegible]

و در این خانه چه طلب طالع لا نقطه [illegible] رسیده بود

حکم [illegible] باید [illegible] آتش بود حکم [illegible]

و باید [illegible] این نقطه است آخر [illegible] در طالع

آمده و آتش در مرتبه [illegible] بود طالع [illegible] آتش را

حکم بر حروف غایب بوده آتش در خانه اول آمده و آتش

حرکت در آتش نفس بیوت و آب بر گرد در آتش نشستن

افتاد و هر یک از خود تا مرکز حکم بود بر حسب دایره [illegible] و اگر

در طالع بود نقطه های اول مرتبه بر آمد و نقطه های مرکز

در خانه ۱ بود در خانه اول آمد و بای [illegible] آتش

دارد هوا در خود بر آید و نقطه خاکی او مرکز ساکن

در خانه [illegible] هم دارد و خاکی ناصر بود با نسبت آتش

در خانه اول و مرکز خاکی در خانه دهم هوا بود

و هر یک [illegible] بر ضمیر ساز تا حکم و ضمیر بر چه نسبت

کند و حکم را از او کند بر حسب مرکز خود گواهی ده

با طریق گواهی ده بر فرزندان و جماعت گواهی

ده بر زوجان و نیز باید دید که این نقطه ها مرکز

[illegible]

ها را ی طبایع آمده اند از کدام اشکال اند و ای نقطه
چند مرتبه بخوانند حکم از ان خانه کند یعنی نیک و بد
در خط خانه نشسته وای در ای خانه از نیک و بد و حرکت
و دشمن در خانه‌ها را جهات اسم حساب باید
کرد و از یکدیگر جدا باز کردن تا دانه ای خانه‌ها
احتیاط کند اکنون هر از ملک بزن ای نقطه‌ها ثبوت
در در کجا آمده و در چه خانه فرود آمده است و هر سؤال
و جواب که کنند بگوید که باز رسد) آیه و در این
باب حکم را جهات اسم کند هر شکل و خانه‌ها
نیز هر شکل و ای حکم که نقطه خوانده اند
مغرب و اهل برده رهم نقطه فرد و ای نقطه
خانه نیز باد و شش نیک و باز ببینند که حرکت ا

یا دشمن است لاجرم حرارت است حکم برنجی کند و اگر دشمن آتش است
حکم بر بادی کند و آتش بر نسبت هوا و هوا بر نسبت
آب و آب بر نسبت خاکی که بر مراتب بزرگ آید
چون باز بحصول هر یک بر مرکز خود رساند
بدانکه آتش اول روح بود در نفس و آتش دویم روح
بود در حرکت و آتش سیم روح بود بر مرتبه فرزند
و معشوق و عیش و پدری ایشان و آتش چهارم
روح هر جسم و بهره و چهار ارکان بود و آتش پنجم روح
سلطانی بود و روح الارواح و مرتبه او بیرنج بود از اسباب
پنجگانه آتش ششم روح دشمن بود چهار ارکان را که
ضعف صحرائیان و آتش هفتم روح نکاح و غایب
و شرایط و آنچه برای بخانه تعلق دارد و طریق

آتش

ف

آتش شهوت دارد و باید اول عشق هوسی بود باد
عشق معشوق و فرزند بود و باید عقل دعوت
میراث بود و باید عشق سلطان و عمل و مادر
اگر برای خانه تعلق دارد بر حسب قوت مرکز اشکال
دیگر دارد و باید عشق دشمن بود و باشد [illegible] دشمن
دوست گردد از عشق این یار دوست دشمن گردد از
عشق این نقطه باید عشق سفر بود اگر کسی سؤال
کند این رنجور با خودش است یا نه و خواهد یابد
این بنده عاشق است یا نه از این نقطه باید دید
و اگر عشق نکاح زنان بود و زن عاشق است
یا نه دارد از این نقطه باید دید احکام است بر بعض
گیرد و حکم هر فلکی بر جسم گیرد و هم بر دایره است

هر بود و هر ملک بر مرکز خود رساند و حق از باطل جدا
باز کند و اب اول نفس بود و اب نفس یار بود
و اب ۳ نفس بعضی بود و اقربا و اب ۴ نفس پدر بود و اب
۵ نفس محبوب و فرزند بود و اب نفس هر چه بود
و بنده و اب نکاح بود و اب نفس موت
و خوف بود و خانه اول ۵ است جسم طالع بود
و خانه ۲ جسم یار بود و جایم خانه ۳ است جسم کهتر
بود و خواهر و اقربا و خانه جسم پدر است و خانه
۵ جسم معشوق و فرزند آنچه بدین خانه تعلق دارد و خانه
جسم بنده و مرض و دزد و آنچه برای خانه تعلق دارد
و خانه ۷ بر جسم زن و معامله و شریک و غایب و آنچه
بدین خانه تعلق دارد

نقطه

نقطه آتش ۲ کانه ۲ ساعت و نقطه باد ۱ کانه ۱ روز
و نقطه اب ۰ کانه هفته روز بود و نقطه خاک کانه

سه بود

و آتش گرم و خشک است و رنگ او سرخ و باد گرم
و تر است و رنگ او مقلوب بود و اغلب زرد بود
و اب سرد و تر است و رنگ او سفید و خاک سرد و خشک است
و رنگ او سیاه بود و این رنگها در عناصر با یکدیگر آمیخته
شود و در خانها بر حسب برگرد آتش زرد بود و باد سرد ایه
و اب نقطه نقره و خاک رنگ و هریک از این بر هر
با یدر سانیدن در احکام آتش صفت عصار آسمان بود
و باد و اب و خاک همین هر یک ۷ عصار آسمان
بود و نقطها در خانه جدا باز گردد بر حسب تکرار و تقطع و

و این نقطه تعلق بنقطه آتش و ذرّه که علم و آتش تعلق بزرگ

است و باد تعلق بر قمر و سوم آن دارد و آب تعلق بزحل

دارد و خاک تعلق و مرز آب بعد و آتش هفت اقلیم

بعد و باد آب و خاک و طول و عرض و عمق

آن دارد و ذرّه نقطه آتش، آتش بعد هوا، باد

و آب، آب و خاک، خاک نیز در چه مرتبه دارد

دارد مرتبه با مرتبه طول و عرض، مثلث نهم آتش

مراتب در هر مرتبه نیز بود و باد زمین نیز بود

و آب و خاک نیز نقطه آتش مقام معنی دارد

از نقایم و مواضع در مراتب هم باید بود

باید عظیم لیکن بود

در آب ضمیر ... کلمات از انجیل نقوی

حیوان

چون نقطه بگداز از همه چیز و بیاید در اینجات کل
منیر را آنگاه بود نقطه را زنشید به بیند چه علامت
و چند نقطه دارد از آنکه بود و چند طبایع است و زر طبایع
که در لحظه است و ماه مشتری بود هم با تیر چون جوش کند
بود فرده بیش در خانه اول آید و از میزان نقطه‌ها
ان آید و آتش و باد و خاک دارد هر یک در مرکز خود
رسانید بر مزاج و طبایع ان نقطه منیر بود در شکل
باد در خانه دارای لحظه و آتش سیم هم آب بود
اشعار و چهارم هم آب بود در اشعار و خاک پنجم مرتبه
بود در اشعار و چهارم ان هفت بود و منیر در خانه خود
و چند آتش و ثبت هشتم دیدم داد در رقه و هم سیب طلب حاره
در آتش هم در یک مقام و نهاد حرارت بکمند بکند

و آتش وبای درستی دارند و آتش بمراتب ابعد تعلق دارد
بر آتش و آتش وبای بعد تعلق دارند این نقطه
علویه برستی با یکدیگر و خاک بمرتبه ضعیف
بعد و مجموع این سه نقطه بعد و ضمیر از خانه
بعد و هر نقطه که آید هوا از نه کند در اجهات صد شکار
در این بشه در اجهات و اشیا نقطه عنصر طبایع کونه
در اشکال که این بشه و صد تمام طالع و امتزاج رمل
ایعبور در مراتب و شواهد و سعد و نحس و ضمیر و جنس و دفینه
و غیره در این باب کرده جز بر همه بگذارد و در این
کتاب آنچه معلوم بود یک نقطه ببینید و نارگی خاک
و عمل احکام کم نخیزد اکنون نقطه آتش نهفته
بعد عناصر کوچک طریق : ده بعد نقطه هر یک از ده

ده بود. با کعبه از روز که در مرتبه و این دایره‌ها

سه سعد و دو نحس باز در هر چهار مرکز چند بود

احکام آن بر توحق کعبه آنچه در اینجا حد شد

مذهب و الله در عقب خواهیم گفت به نقل‌های پس لطیف

و عجیب هرگز خطا نکند و هر یکی حبه اباز کند هرگز

خورسند تا در احکام سر کعبه نباشد و آتش در هر کز

خود گواه از خانه منازع نقطه گیرد و باد و آب و خاک

بر این بود و چنین هر یکی بر حد خود جوهر خورسند

روشنی کعبه و نقطه آتش ... در تعلق بر عتبه اینجا رجه

بر خودش پسران داماد آن و بر لواطه در هر کز

خود و تا یکی از این نقطه در هر کز خود را احکام و احتیاط

در یکی خانه کند در گواه و نقطه طبایع فرد و زوج و رنت

وجه نقطه باز بطریق سه حبه ابکار
از آن نهد تا داند در احکام ...

و دشمن از کلید بکرچه ابا بر کند اکنون باید بدانند جنبی نقطه آتش

دایم سکون است

هفت قسم است اول : طلب آتش : کند و :

طلب آتش : کند و : و طلب آتش : کند و

طلب آتش : کند و : طلب آتش : کند و طلب آتش

: کند و : طلب آتش : کند هر کز اصحاب بود

باد نیز بر هفت قسم است و باد . طلب باد : کند

و : طلب باد : کند و : طلب باد : کند و

طلب باد : کند و : طلب باد : کند و : طلب باد

: کند و طریق [illegible] هر کز است در رسید بر هر کس حق و نقطه

آب نیز بر هفت قسم است و آب طلب آب کند

و : طلب آب : کند و : طلب آب : کند و

: طلب آب : کند و : طلب آب : کند و

طلب اب کند و طلب اب کند و که جمیع مراتب

و نقطه خاکی نیز بر هفت قسمت و خاک اول ه

ات طلب خاکی کند و طلب خاکی کند

و طلب خاکی کند و طلب خاکی

کند و طلب خاکی کند و کند و طلب

خاکی کند و طلب خاکی کند و طلب خاک

کند و که جمیع مراتب رسید بر مرکز خود و چون

این نقطها و هر یک بمرکز خود رسانند هر چه حکم کند و کمبید

ه حل کنند و سبب طالب این علم تکرار و تجربه

کند

را در

بیان اعتدال مراتب و تحقیق چنین تو هم

کنیم خطی مستقیم از مرکز عالم متلاشی شود میزان بیک از نقطه

اعتدال جمله نقطه رسم شود از این طبایع اربعه پس سه و محاذی

یکدیگر و کل محاذی نقطه اعتدال باشد بر مثلث نقطه رسم طرق

برآن جمله نقطه هم صواب افتد و آن نسبت طرق منفصل

انوار عقول و نفوس از عالم ارواح به عالم اجسام از نقطه

برای مثلث در صورت کم شد ... در طبیعت باید

نسبت اینجا ... نقاط الطبایع

اربعه ... ویبوست

کذا

آن از ... صور

کواکب در اجرام سماوی بگوییم ... اتفاق افتد

قران هر کوکب بر خط مستقیم انطباق بر هفت کوکب بر مثلث طرق

بثبته هر کب از هفت نقطه همچنین ⁝ و حین هر کوکب عقد از حرکت قائمه
از آن حین مقارنت درکند صورة الطریق یا متغیر شود و هیکل جدید
نمایه مثلا اگر مرکز قمر که اسرع الافلاک است پیش از آن کوکب جدید
فردی از خط آن مستقیم حرکت کند صورت عتبه الخارج نمایه او
شش نقطه روحانی نموده بین مثبت ⁝ کوکب طریق با عتبه الخارج
در این صورت اشتراک کرده کند یک نقطه متوسطه با لاشیء طریق نمود فردی
عتبه الخارج و حین عطارد نیز نقطه از آن حرکت کند هم شکل نمایه هیچ
نقطه روحانی چنین ⁝ کوکب با طریق یک نقطه اشتراک کرده کند
و حین بعد از آن زهره نیز حرکت کند صورت جبان نمایه با طریق چنین
⁝ و حین شمس نیز حرکت کند با اجتماع نمایه با عتبه الخارج مشترک
به دو نقطه چنین ⁝ و حین مریخ نیز حرکت کند با اجتماع نمایه با نصرة
الخارج چنین ⁝ و حین مشتری نیز حرکت کند لحیان نمایه با اجتماع

بدو نقطه هر کب چنینی ⁝ والا اتفاق چنان افتاد در مادرای زحل ... دیگر مفارق شده عکس تحتینی شد و برای قیاس شکل دیگر خیزد در عکس آن شش بود و شکل مبدر و ملنها و چنین بار ۱۲ ضم شود ۱۲ اشکل پیدا شده و چنین مختلف اشکالی پیدا شود لذا کنند لا
هر ادمثال بود مصور شده و لا کجا ران ۱ در ۱۲ و ۶ در ۶ خط کشیده شود اشکالی تولد کنند ه از آنجا بر خلاف ... هم ... و لید
تقلید یار نشت لیکن از سعادت ... مولدات و مادیات ... لیکن
بود و در رستک ... قایع سعوتر ... از عالم افلاک
باد و عشا هر خواه هنوز در حد بود و العجب ... حبیب ... درا ک
حرکات کواکب طریق و حسابی ... نه داشت بر ان حسینه در حرکات
اصحاب نجم نهاده لذ بکشیدن خطوط و استدلال از آن بر خلاف قایع شطو
نشده لذ و لاکن خاص ... هم تعلیق از ان وجه استخراج ضمیر ... و
بر حلاوت

بر حلاوت دقت یافتن و این شیوه رمل است متخرج از صور بیت
نجم در صورة مثلث منحصر لذ ببی انکه هیچ کتابی دیده باشند
و یا از هیچ کس شنیده بلکه و حق عقلا در معانی تامل کنند و در کی
هر نکته کنجی از اسرار یا بنای مثلث مؤکد معدن است علم رمل متخرج
از علم طبیعی است و از اخلاط اربعه ماخذ این شکل صور و منازل ثوابت
و سیاره بنیاد شده لذ عظیم و در او حق نسبت شکل بطبایع اربعه درست
شد اکنون به بیان استدلال مشغول شویم ان شاء الله تعالی

در وجوه استدلال و کیفیت آن از این بر حلاوت بدانکه وجوه استدلال
از وجود معلول بر وجود علت یا از وجود علت بر وجود معلول
یا از وجود یک معلول بر وجود معلولات دیگر در وجود این خطوط
سه استدلال است اول استدلال از معلول بر علت است آن است

و از کیفیت ترتیب آن بکسی استدلال توان کرد و بکیفیت امتزاج طبیعی
ارکان ردی که کاشف از بعد بر نارست در امتزاج طبیعی
عناصر بعض ببعض و لکن هوائی بود هوائی و ماء بود مائی و اگر ارض
بود ارضی بهم استدلال از علت بر معلول آن است و هوی
بر کیفیت امتزاج طبیعی وقوف یافته... پس استدلال توان
کرد بر اقتضای وجود مولودی از موالید عالم یا حدوث حادثه
از علویات از تاثیر حرارت چون احتراق و افتراق و
انفصال و ضرب و قتل و تلف و خسران و نایسی... آن
منع... و کدامست و زد و بر انیدن و ننگ کشانیدن و امثاله
و نیز بر حصول عقود و سلطه و انتشار و قدرت و... آن امور
و ضعف و مضرت و امثاله بحسب کیفیت از مزاج و قسیان حکمی ارشاد
کرده شود بقدر اضعف مرد یعنی بحدس و خاطر و قوت ایما استدلال

متعلق

قبول فیضان انوار عالم قدس و ارایت تزکیه و تصفیه نفس از
شرایط اینی علم داشته اند حمنی محروف افتد بر کیفیت طبیعی
شهر امر حار رطب است دلالت کند بر اقتضای حیوانی
در اعمال سینه است از انقسام و اجتماع و حصول بقا مستوفی
حوائج و لذت معیشت و دوام حیوة و اعتدال ازمنه و صحت ابدان
و کثرت منافع و اشتمال ان برابر از حکمت قوای عنصری و ادراک خاطر
معنی محترق افتد بر کیفیت مزاج طبیعی مثلاً باد الجاب
است دلالت کند بر اقتضای وجود نباتات و کثرت و حی و قوت
نشو باد و کثرت میاه و سعت ارزاق در حضر اسحار و خصب معیشت
و میل عمارت و زراعات و رفع ارزانی و رخور کوه
چنین بعد رکمیان مزاج بعض ارکان رطب بود خلق و تاثیر کیمیان
کند ادراک بود بهر کس کند بود والله اعلم الله الله از

مرض معلول بر معلولات دیگر است و قیاس کرده شود از مرض حادثه

بر عضوی دیگر و از مرض مشارکه بر ... مثل بسیار و تجربه و ممارست بسیار

مقرر و مشخص شده و بیشتر بنا احکام برای نسخه دلالت است و هو ا

علم و احکم بالصواب

در بیان کیفیت هر شکل و تحقیق آن بر زایچه طبیعی و بیان

انحصار آن اشکال بر عدد شانزده و معرفت کیفیات و معرفت ادوار

مرکز و اختلاف قوتها را نحسن معلوم شود هر نقطه از نقط اربعه این

شکل طریق قائم مقام عنصریست بلکه میان آنها نسبت علیت

و معلولیت چنانکه گذشته بیان کرده شده است ... هر کیفیت

مزاج ... ارکان موجود لابد این کیفیت از این شکل بیرون نخواهد

... این اشکال ... کیفیات مزاجیه ... عنصر ...

اقتضای گوییم در دقت مزاج حاصل شود ... این ها عنصر با یکی غالب

و ...

وسه مغلوب یا دو غالب بود و دو مغلوب یا یکی غالب بود و یکی

مغلوب بود هر یکی صورت پذیرد پس از آن امزاج و یک عنصر غالب

بود و سه مغلوب چهار صورت تقاطع کند بحسب غلبه هر یکی از آن

چنین ⚍ ⚌ ⚎ ⚏ نار هوائی

از دو آن امزاج دو غالب بود دو مغلوب صورت

تقاطع کند چنین ⁘ ⁘ ⁘ یا نار و باد یا نار

و آب یا نار و خاک یا هوا و آب یا هوا و خاک یا آب و خاک

در سه غالب بود و یکی مغلوب از آن نیز ۴ صورت تقاطع

کند چنین ⁘ ⁘ ⁘ تعبیر آتش و باد و آب یا آتش و باد

و خاک یا آتش و آب و خاک یا باد و آب و خاک و این مجموع ۱۲ شکل

شود چنانکه آن در شکل مبتدا و منتهای صورت مفردات و مرکبات لذ

بعض و ⚌ و طریق و جماعت جمع کنیم ۱۶ صورت شود به بیش و به کم

پس از این صور [illegible] الکانه معلوم شود کیفیت امزجه طبیعی زمانیه از
[illegible] و بنیاد شده که بود در صورت هم [illegible] صور مختصر
برشت نفع است مزاج نیز همچنین باید بشناسد دلالت این
صورت بر علامت دقایق بسیار از روی اختلاف کمیت و کیفیت
مزاج است و درجات مراتب از روی نسبت بسیار است

بعد از این بباید دانست که هر مرکزی از این مراکز طبیعی روزی
معین است که در آن استیلاء سلطنت فصلی از فصول اربعه است و طبع او گرم
و تر است و در این فصل از اخلاط اربعه خون غالب است و صفرا
و سودا و بلغم مغلوب نه و مدت این دوره سه ماه بهار است و آن
از رسیدن مرکز جرم شمس است باول نقطه حمل تا آن نقطه اعتدال
ربیع است تا رسیدن مرکز جرم شمس بنقطه آخرین از برج جوزا از دوره
منقطعه.

منطقة البروج — در ترکیب صورت جوزه

کونه ما خواز کیفیت صورت این برات و در سلطنت
مرکز ما کبر فصلت تابستان است و طبع او گرم و خشک است و در این
فصلت تابستان است طبع از اخلاط اربعه مره و صفرا غالبست
و خون و بلغم و سودا مغلوب است و مدت این دوره سه ماه تابستان است
و ابتدای این دوره از رسیدن مرکز جرم شمس در اول نقطه برج سرطان
در انکو نقطة الانقلاب صیفی خوانند تا رسیدن مرکز جرم شمس باول
نقطه برج سنبله در ترکیب صورت لحیان کونه ما خواز کیفیت
این برات و در سلطنت مرکز خاکی فصل تیر ماه است
و طبع او سرد و خشک است و از اخلاط در این فصل مره سودا
و دیگران مغلوبند و مدت این دوره سه ماه خریف است و ابتدای این دوره
از رسیدن مرکز جرم شمس است باول نقطه برج میزان که نقطه

اعتدال خریفی خوانند تا رسیدن مرکز جرم شمس بآخری نقطه از برج
قوس و ترکیب صورت آنکیس گویند ماخوذ از مثلثات این حرارت
و در سلطنت مرکزا به فصل زمستان که طبع او سرد و تر است
و در این فصل از اخلاط اربعه بلغم غالب است و دیگران مغلوب
و مدت این حرارت سه ماه تمام است و ابتدای این حرارت از رسیدن
مرکز جرم شمس است باول برج جدی که نقطه انقلاب
شتوی خوانند تا رسیدن جرم شمس آخری نقطه از برج حوت و
ترکیب و صورت بیاض گویند ماخوذ از مثلثات این حرارت
و هر کدام از حرارت خمسه نوبت قوت و غلبه یا از ایشان عنصر است
بر دیگری به مقدار ۷۲ روز معین چنانکه مفصلاً گفته شد در این چهار صورت که
بطریق دایره معدل النهار منطقه البروج منضم شود چون دوره
مرکزی تمام شود نوبت حرارت به دیگری دهد همچنانکه در این چهار فصل بیان
تمام شد

کم شده و بر هر مرکزی چون ه چهار دور بکند بود ¤ کیفیت در عناصر

هیه الای نه بیش و نه کم دائی ¤ اشکل صور ان کیفیات ثلث

در بعد ارای در صورت دایره مدور آکه برای صورت منزه بیت

زیرا که ادوار ۵ منجن شود و گاهی به تکرار ها برامید و از این حالت

که هر چیز را ممدت از حد قوة تا فعل اد سو

حالت ابتدا و ظهور و این حالت سو کرده ظاهر شد و حالت رسیدن

تا به مردا این کت سو کمال ظاهر شد حالت رجوع و این حالت

سو نقصان ظاهر شد و حالت انتها که تکون از حد ضعف به حد مرده

و این حالت سویی ظاهر شد این چهار حالت مرده مخلوقات سو صفات چهار

مرخالق سو کما قوله تعالی هو الاول والاخر والظاهر والباطن و

هو بکل شیء علیم پس بنا برای قاعده در چهار رکن هر مرکزی

چهار دور کند و در حد دایرة صورتی مخصوص شد از این گاهی لابد هر چهار

صورتی از ادوار یا از مراکز عنصریه بعد ما بطریق دایره محسوس واهم
هند ما از نتایج صور ادوار بجهه صفت است و ابتدا از دور مرکز
ناری کنیم بحکم احاطت او بر دیگرها و ترتیب صورت هر مرکز
دایره بیان کنیم پس بدانکه صورت در اول مرکز ناری
لحیان خوانند و صورت دور اول مرکز هوائی
حمره خوانند و صورت در اول مرکز آبی سو بیاض
خوانند و صورت دور اول مرکز خاکی منکوس
خوانند و دوایر اربعه اینست و در حاشیه نقش شده و این چهار
صورت در اول مراکز طبیعیه است یعنی مدت قوت
واستیلاء مرکز ناری تمام شود صورت آن لحیان آید
نوبت قوت واستیلاء ثنویت دهر یک از این چهار شکل را
در آن معنی نقطه فرد نسبت به دو دارد قوتی باشد که نقاط
این

این چهار نقطه را چون مسافت هر یکی از آن نقاط اربعه در ذکر کرده شد
در صورت دایره منطقة البروج یا دایره معدل النهار این
چنانکه در صورت طریق معروف شده لعو ثبت نقطه آمده ال
اربعه کرده شد چنانکه در حاشیه آمده است

۸،

هر گاه بعد از این باز نوبت دور مرکز نار رسد و این دور مرکبات
دور این دور هر مرکز اشتراک کند با دیگری بر قوالجهات تا ...
امر و تقسیم عرض از آن مشارکت مرکز نار با هوائیت و
صورت این دوره مفرده ای چه گویند برای وجوه در حاشیه
منفرد شده و حصه او نوبت یکبار از نوبت دور مرکز هوائی دهد
مشارکت مرکز او و صورت این دوره اجتماع گویند
بر وجه در حاشیه معلوم شده و حصه آن نوبت یکبار از نوبت.

دور مرکز با او ده مشارکت ارض و صورت این حال و نقره

الداخله خوانند چنانچه در حاشیه آمده [illegible] نوبت

دور مرکز ارض ده و [illegible] صورتش ارکت حال مرکز نزد او

دارای چهار شکلند مبنی منفوق مشارکت [illegible] از روی

موافقت است با یکدیگر از حیثیت مساوقت و مسامت

[illegible] نوبت حال مرکز [illegible] و از آن دور مشارکت کند

هر مرکز [illegible] مرکز [illegible] به توالی و دوار افتد قوان [illegible]

به قوان [illegible] کلیه انهدام امر [illegible] بعد از حصول [illegible]

چنانکه قاعده عالم کون و فساد است هر چیز [illegible] بکمال رسد

لابد نقصان پذیرد [illegible] دور مرکز [illegible] مشارکت

دور مرکز [illegible] به توالی [illegible] خوانند

[illegible] هوائیت [illegible] مشارکت دور مرکز [illegible] به توالی فرد

ادمه

او منه یعنی عتبیه الداخله خوانند ... ودور مرکز ماء ۹

مثبت رکت ... مرکز خورشید بتوالی ... فرداونه فلک الحمل خوانند

ودور مرکز خاک با دو مرکز خورشید بتوالی کوبع خوانند

یعنی فرج وانجا رالشکل ... صورت ایم است در دو حاشیه نقشه شده

دور ۲ یعنی باز نوبت ... مرکز نار رسد اضداد باهم نیز

دور کنند و داور دستقاومت نامیه دهر یک بهایت قوه خود

صرف کنند لکنه اخف واخفاه انچه خوانند ... از حد حقیقی باز بنجه

قوت ... باز مرکز نار با مرکز ماء و مرکز هوا با مرکز اد جمع

وازاین ... صورت اول و متبعی اله اخف ... خوانند ... ازاین

ادوار جامعه ادبیت نظم صورت مفردات و مرکبات ... ۲

امهات و امور کیفیات ادوار مراکز و ... از دو مرکز

ناری مصوّر شده اند هر اناری اند و بشکل دیگر از دوایر مراکز هوائی مصوّر شده اند هر هوائیه و بشکل دیگر از ادوار مراکز مائی مصوّر شده اند هر مائیه و بشکل دیگر از ادوار مراکز ارضی مصوّر شده اند هر ارضیه ... از نباتات هر ان نسبت داشته اند همینکه جمیع اشیاء زنده اند بمقوله تعدد و انما کل شیء حی اینجا نیز جمیع بشکل مرکب از طبقه‌ها و طبقه صورت مفردات طبایع است و مرکبات نوع مفردات و جوانا مصوراتند و مابعد ... از اضافات هر ان نسبت داشته اند و بشکل جامعیت هیچ نقطه مفرد نیست مر او نوع طبع خاص بشود و موجب اثرات معلولند بعور دیگر طبیعت جمله جنبو جسو بسیط یا ذات مخصوص مرکب از طبقات بیرون افتاده است بنی سبب جامعیت شکل مسلک است و هیچ طبع از

طبایع

طبایع از هر جنبان مانند نیت درکلی بدین اعتبار ادوار مانند

داشته لذا والله اعلم بالصواب تمت الکتاب بعون الله الملک

الوهاب الا رحمة الله الملک الوهاب بتاریخ ۲۱ شهر شعبان ۱۲۹۸

تمّ

---

